



متن در حاشیه
کاوه فولادی‌نسب

آرامش پس از توفان



اصلا اهمیت این یادداشت در همین است؛ همین که دارد پیش از بازی نوشته می‌شود و محتوایش منطقا و مطلقا ربطی به نتیجه ندارد. همین که گرفتار هیجان نیست؛ نه از نوع شادی، نه از جنس غم.

این یادداشت در آرامش پیش از توفان نوشته می‌شود برای خواننده شدن پس از توفان، تا یادآوری و تاکید کند که نتیجه آن قدر هام اهمیت ندارد.

نه اینکه اصلا مهم نباشد؛ اما این قدری که ما برایش سینه چاک می‌دهیم و این طوری که ما همه چیز را در آن خلاصه می‌کنیم، نه؛ واقعا نمی‌ارزد.

نتیجه چیزی از روند و فرآیند کار است، نه همه آن. کی روش تیم ملی ما را قهرمان بکند یا نکند، در این واقعیت که او نظم، دقت، وقار و شخصیت حرفه‌ای را به تیم ملی ایران آورده، تئیمیری ایجاد نمی‌شود و البته در این یکی واقعیت هم تغییری ایجاد نمی‌شود که او صرفا مربی تیم ملی فوتبال ماست – یا قرار دادی معین و دستمزدی مشخص – و حق و حتی اجازه ندارد که در باره مسائلی حرف بزند که خارج از حوزه تخصص، مسوولیت و اختیارات است و ما، شهروندان ایرانی، این وظیفه و حق توأمان را داریم که بابت خدمات کی‌روش از او ممنون باشیم و بابت خروج‌های هراز گاهی‌اش از معیارهای حرفه‌ای و حتی اخلاقی، او را مورد مواخذه قرار دهیم. اما این روزها دوقطبی عجیبی و گاه حتی خنده‌داری شکل گرفته که یک سوشش منتقدهای کی‌روش ایستاده‌اند (با چشمانی تمام‌بسته به شخصیت بزرگی که سر مربی پر تغالی به تیم ملی ما داده) و یک سوی دیگر هواداران دواآتشه کی‌روش (باز هم با چشمانی تمام‌بسته به رفتارها و اظهارنظرهای هیجانی آقای سرمربی).

دوقطبی‌ها معمولا جذباتی؛ آدم‌ها در برابر هم صف می‌کشند، برای هم لشکر کشی می‌کنند، شعار می‌دهند، له و علیه هم چیزهایی می‌گویند، «دیگری» را در جایگاه شر می‌نشانند و «خود» را بر مسند خیر...

اما با همه جذایت‌شان، حقیقت امر این است که دوقطبی‌ها بیشتر به بازی می‌مانند و روش خوبی برای مواجهه با پدیده‌ها نیستند؛ چشم آدم را کور می‌کنند و واقع‌بینی و منطق را در گور، ما افسوس- دیگر به این عادت کرده‌ایم و جامعه‌ای ساخته‌ایم که در آن همه چیز فوری به سمت دوقطبی شدن می‌رود؛ از سیاست و اقتصاد گرفته تا هنر و ورزش و حواس‌مان نیست که چیزی که ما در این میانه‌ها مدفون می‌شود، عمر تک‌تک ما و منافع ملی کشورمان است. باید از جایی ترمزین عبور از فرهنگ دوقطبی‌سازی را شروع کنیم و چه جایی بهتر از فوتبال، با این تاثیر شگفت‌انگیز اجتماعی‌اش. کاش کی‌روش را، اگر ما را راهی فینال و حتی قهرمان آسیا کرد، به برج عاج نقدناپذیری نبریم. و کاش، اگر هم شکست خورد، حواس‌مان باشد که هیچ وقت به اندازه این سال‌های کی‌روش، با آرامش و مطمئنا بازی‌های تیم ملی فوتبال کشورمان را تماشا نکرده‌ایم.

هشتگ روز

بریدن ناف امریکا با کودتا

اتفاقاتی که ایمن روزها در ونزوئلا می‌گذرد، در صدر خبرهای جهان است. ویکی‌دولت امریکا و دونالد ترامپ با توجه به سابقه‌ای که در مداخله در کشورهای دیگر نظیر کودتای ۲۸ مرداد و کودتا علیه دولت‌النده در شیلی دارند، امیدوار کننده‌نیست. بسیاری از کاربران توئیتر فارسی هم با توجه به شناختی که از پیشینه رفتارها و سیاست خارجی این کشور دارند، رویه امریکا را محکوم کرده‌اند و هشتگ «ونزوئلا» را داغ. آنچه می‌خوانید بخشی از پیام‌هایی است که در همین رابطه منتشر شده است:

«در هر دعوایی در جهان، طرف باطل آن سویی است که امریکا ایستاده»، «نادار و ونزوئلا را بسیار بداد ده می‌کند اما دخالت کاح سفید، برای مردم آن کشور بالقوه و ترمننداما بالفعل فقیر، نه رفاه به مغان می‌آورد و نه دموکراسی» اگر حزب حاکم باپوزیسیون به توافق نرسند و دولت وحدت ملی تشکیل ندهند، ونزوئلا به احتمال زیاد دچار حرم و مرج خواهد شد». «سیاست‌های استعماری امریکا تروم نمیشه، فقط از دولتی به دولت دیگه تغییر پیدا میکنه»، «ناف امریکا رو با کودتا بریدن...»، «در من یک به خیابان بیاید، از نظر ترامپ شوری هستید، چون بن سلمان را که به خیابان بیاید از نظر ترامپ حرکتی ازادی خواهانه کرده‌اید، چون مادور و شریک تجاری روسیه‌است، نه امریکا»، «نه شناختی دارم از ونزوئلا و نه حتی تحولاتش را ندانسل کردم. در این شرایط نا گاهی تنهاکنه اینکه ترامپ فاشد طرف هر کسسی رو بگیره برام مشکوکه»،

شب جبار باغچه‌بان

«شب جبار باغچه‌بان» عصر امروز و در خانه اندیشمندان علوم انسانی بر گزار می‌شود. احمد محیط طباطبایی، از دشیر صالح پور، داود کیانیان سخنرانان این مراسم هستند و فیلم مستند «مروری بر زندگی جبار باغچه‌بان» به کارگردانی کیومرث پورا احمد هم اکران می‌شود. میرزا جبار عسگرزاده معروف به جبار باغچه‌بان در سال ۱۳۴۴ خورشیدی در شهر ایروان متولد شد. جبار آموزگاری دانا، خلاق و متعهد بود. او در دوران جنگ و بحران‌های منطقه به شهر مرند آمد و نخستین تلاش‌های خود را در تعلیم و تربیت و آموزش‌های نوین با کودکان آغاز کرد و سپس به تبریز فرا خوانده شد تا کار خود را به شکل کامل‌تری ادامه دهد. اما موفقیت‌های روزافزون او سعی حاسدان را

نیل گنگ

محمدصادق جنان صفت

غلام یخی و معجزه عشق

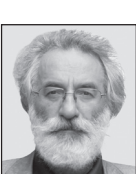


مسیر جاده تهران – ساوه یک ده‌یک‌فروشی زده بودند. این سه‌پسر در همان ده‌که باغی که در کنار آن بود، زندگی می‌کردند و بزرگ‌می‌شدند. طبیعت کارشان، نوع تربیتی که مادرشان بر این سه‌پسر تحمیل کرده بودند، آنها را کله‌شوق، کتک‌خور، کتک‌زن و دعوایی بار آورده بود.

بعدها که آنها بزرگ شدند، اهالی محل‌های نزدیک به ده‌که از دست این سه‌برادر عاصی شده بودند. به هر دلیل عداوت‌ها می‌انداختند و از زندان رفتن هم باکی نداشتند. غلام برادر کوچک‌تر، همه رذایل و خشونت‌های مادر و دو برادر بزرگ‌تر را در خود ذخیره کرده و اهالی محل را خشمگین می‌کرد. روزی مادر حالی که غلام می‌خواست مرد ۵۰ ساله‌ای را کتک بزند، چشمش به چشم‌های مرضیه دختر آن مرد افتاد که خواهش و تمنا از ژرفای آن چشم‌های سیاهش بیرون زده و به غلام نگاه می‌کرد که پدرش را رنزد. مرد بی‌وزن و کم‌بهار و بددهن برای نخستین‌بار به تمنای کسی جواب داد و او نیز به آن چشم‌های سیاه خیره شد. آن نگاه و آن چشم‌ها کار خود را کرده بود و پس از آن بارها و بارها اهالی محل دیده‌بودند که غلام نزدیکی خانه مرضیه ایستاده است. مسخره کردن برادرانش و همپالکی هایش اثری نداشت و غلام یخی عاشق مرضیه‌مرور مرد دیگری می‌شد. معجزه عشق کار خودش را کرد و غلام از مرضیه خواستگاری کرد و مرد زندگی شد. زن‌ها و مردهای محله از معجزه و اینکه نیروی دوست داشتن چگونه می‌تواند مرد خشن، بی‌چاک و دهن، کله‌شوق و مردم‌آزار رام کند، می‌گفتند و این داستان را برای دیگران تعریف می‌کردند. مسیب و حسن امابه‌راه‌انیا ماندند و کارشان به زندان و اعدام شنید.

نگاه آخر

در غیاب قدیمی‌ها



می‌گویند در آستانه چهلمین سالگرد انقلاب، ایسه یأس نخوانیم و حرف نامربوطه که به تریج قیای کسی بر بخورد، نزنیم. به همین خاطر، گونستارژی بازی و حسرت یک گذشته بر خارهر را خورشد، ممنوع... دیگر نمی‌توانی ترانه محمد نوری را زیر لب زمزمه کنی و بگویی «یاد اون روزها بخیر...»

با این محدودیت‌ها و شرایط الزام‌آور، قرار نیست فضای عمومی جشنواره فیلم فجر را با دور هفتای

قبلی‌اش و یا فلان رویداد سینمایی قبل از انقلاب مقایسه کنیم و گذشته را به حال ترجیح دهیم و گرفتار عذاب الیم شویم!

واقعا اگر بخواهیم داوری منصفانه‌ای در مورد جشنواره‌ای با این قدمت ۳۷ ساله داشته باشیم، باید ظرفیت‌ها و چارچوب تعیین شده برایش را بسنجیم و در همان حد آن توقع داشته باشیم. مثلا براساس نگاه مصلحت‌اندیشانه مدیران اقتضا می‌کرده که امسال ویرترین متنوع‌تری در این رویداد فرهنگی داشته باشیم و در عین حال

محترمانه عذر فیلم‌های تند و تیز که تصویر دفرمه

برانگیخت و او دل زده پس از چند سال خدمت در تبریز به شیراز رفت و سرانجام به تهران آمد. زندگی او سراسر رنج و کوشش و تعهد است. جبار باغچه‌بان را می‌توان بنیانگذار کودکستان «باغچه» اولین نمایشنامه‌نویس کودک و نوجوان، مخترع و مبتکر مدارس کودکان استثنایی و کر و لا‌لا قلمداد کرد.

او در سال ۱۳۴۵ در تهران چشم‌از جهان فرو بست و در شهر ری به خاک سپرده شد. علاقه‌مندان به شرکت در این نشست می‌توانند ساعت پنج بعداز ظهر در آدرس خانه اندیشمندان علوم انسانی واقع در محل خیابان نجات‌اللهی، چهارراه ورشو، تالار فردوسی حاضر باشند.

تیتیر مصور آترآزدی در برزیل با غفلت و حرص سرمایه‌داری تکرار می‌شود

ملو



و خوشونت‌باری از جامعه معاصر و مناسبات آدم‌ها ارائه می‌دهند را بخواهیم تا زیاد حساسیت ایجاد نشود و یک جورایی از این پیچ عبور کنیم. به عنوان نمونه می‌توان به رد شدن دو فیلم «روسی» امیرحسین تفتی و «سرس‌کوب» رضا گوران از سوی هیات انتخاب اشاره کرد و احتمالا فیلم‌های دیگری نیز در این رده قرار داشته‌اند.

بنابراین نباید از این جشنواره قدیمی انتظار مستقل بودن همه‌جانبه داشته باشیم و متقابلا نگاه مصلحت‌اندیشانه جاری در آن که جزو قواعد بازی است را نادیده بگیریم. آنچه در جشنواره امسال بیشتر به چشم می‌خورد، حضور گسترده فیلمسازان نسل جوان در کنار فیلمسازان نسل اول و میانی بعد از انقلاب مانند رسول صدرعاملی، کیومرث پورا احمد، علیرضا ریئسیان، محمدرضا هنرمند و فریدون جیرانی و پرویز سهپازی، رضا میرکریمی و بهرام توکلی است.

این رقابت در کنار تداوم حضور فیلمسازان نسبتا جدیدتری چون نرگس آبیار، سیواوش اسعدی، نیما جاویدی، صفی یزدانیان، مونا زندی حقیقی، محمدحسین مهدویان، محسن تائبنده، سعید

روستایی و آزی‌تا موگویی می‌تواند سنگ محک خوبی برای نسل‌های مختلف فیلمساز باشد تا میزان توانایی‌های خود را با بقیه ارزیابی کنند و ببینند در این چرخه تولید انبوه و مناسبات بی‌رحمانه، چندمردی‌ه‌حلاجند. به هر حال، یادبپذیریم که ایسن حضور انبوه و متکثر، آویه دید و شیوه‌های بیانی متفاوت‌تری را وارد حوزه سینما می‌کند و چه‌سبا به تدریج باعث نگاه مصلحت‌اندیشانه جاری در آن که جزو قواعد بازی است را نادیده بگیریم.

آنچه در جشنواره امسال بیشتر به چشم می‌خورد، حضور گسترده فیلمسازان نسل جوان در کنار فیلمسازان نسل اول و میانی بعد از انقلاب مانند رسول صدرعاملی، کیومرث پورا احمد، علیرضا ریئسیان، محمدرضا هنرمند و فریدون جیرانی و پرویز سهپازی، رضا میرکریمی و بهرام توکلی است.

این رقابت در کنار تداوم حضور فیلمسازان نسبتا جدیدتری چون نرگس آبیار، سیواوش اسعدی، نیما جاویدی، صفی یزدانیان، مونا زندی حقیقی، محمدحسین مهدویان، محسن تائبنده، سعید

می‌دهد که بازست‌دیپلماسی فبیع‌ترین اقدام تروریستی دولتی را در قالب کودتا انجام می‌دهد». «بن‌آمار از ذخایر نفتی کشورهای جهان نشان می‌دهد چرا امریکا اینقدر نگران حقوق بشر، آزادی و دموکراسی در کشورهای مثل ونزوئلاست»، «بوی نفت ونزوئلا در دوران تحریم نفت ایران، برای امریکایی‌ها دلنوازی می‌کند، بهترین بهانه برای تصاحب این لقمه چرب، همان پهنه‌هیشکی یعنی دموکراسی است؛ پس در ونزوئلا کودتا می‌کند چون هم نفت دارد هم ضدامپریالیسم است، همراهی اروپا با امریکا طبیعی‌ترین اتفاق ممکن بود»، «تسروو، کودتا، تحریم، براندازی، کشتار و غارت، دخالت در امور داخلی کشورها و... از مشخصه‌های دولت امریکاست»، «به نظر من کودتا همیشه محکوم است، نمیشه بگیریم، چون در اینجا موافق نظر من بوده، خوبه ولی در بقیه جاهانه».

اعتقاد

Info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir

آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: **الیاس حضرتی**
- جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاست‌گذاری: **پهروز بهزادی**
- سردبیر: **سیدعلی میرفتاح**
- معاون اجرایی: **حجت طهماسبی**
- مشاور مدیرمسئول: **محمد حضرتی**
- رئیس سازمان آگهی‌ها: **علی حضرتی**
- نشان: **خیابان ستارخان، خیابان کورن دوم، بن بست مینو**
- تلفن خانه: **۶۶۱۲۴۰۲۵ – ۶۶۱۲۴۰۲۴ – ۶۶۱۲۴۰۲۱**، نمابر: **۶۶۱۲۴۰۲۱**
- توزیع: **نشر گستر امروز** – تلفن: **۶۱۹۳۳۰۰۰**
- چاپ: **همشهری (۳)** – تلفن: **۴۴۵۴۵۰۷۶**

■ اذان ظهر: ۱۲/۱۷ ■ غروب آفتاب: ۱۷/۲۸ ■ اذان مغرب: ۱۷/۴۷ ■ اذان صبح فردا: ۵/۴۰ ■ طلوع آفتاب فردا: ۷/۰۶

در همین حوالی

جایزه ابوالحسن نجفی امروز بر گزار می‌شود

امید طبیب‌زاده

برای اعتلای زبان فارسی

شاید هیچ جایز‌های مانند جایزه ابوالحسن نجفی که به بهترین آثار ترجمه داستانی تعلق می‌گیرد، به راه و هدف ابوالحسن نجفی در سراسر زندگی‌اش نزدیک و مرتبط نباشد، یعنی به‌اعتلای زبان فارسی و پیشبرد فرهنگ و اندیشه ایرانیان. استاد

نجفی در مصاحبه‌ای تعریف کرده است که چگونه در سال‌های کودکی‌اش با گذار ناگهانی از جهان کهن قصه‌های امیر ارسلان نامدار و شیرویه و اسکندرنامه و حسین کرد شبستری، به جهان مدرن رمان‌نویسانی مانند الکساندر دوما و گئی دوموپاسان و سر ریدر هاگارد و ژول ورن، دچار اعجاب شده بود (رک. جشن نامه ابوالحسن نجفی ۱۳۹۰، تهران، نیلوفر، ص ۶۳-۶۴). این اعجاب که تجربه مشابه آن برای بسیاری دیگر از ایرانیان نیز رخ داده و هنوز نیز رخ می‌دهد، به حدی بود که وی را واداشت تا برای بهره‌رشته مستقیم و هر چه بیشتر از جهان مدرن، بعدها در دانشگاه، رشته زبان و ادبیات فرانسه را به عنوان رشته تحصیلی خود برگزیند (همان، ص ۶۷) گذار از سنت به مدرنیته در اروپا به صورت طبیعی و تدریجی و به علت تغییر مناسبات اجتماعی و فرهنگی رخ داده است، اما مدرنیته در ایران بیش از آنکه حاصل تغییرات طبیعی و تدریجی مناسبات اجتماعی و فرهنگی بوده باشد، ناشی از آشنایی ناگهانی متفکران و نویسندگان ایرانی با فرهنگ غرب و تأثیرپذیری آنان از آن، در دوره‌ای بسیار کوتاه و فشرده بوده است. به جرات می‌توان گفت که بنیان شعر نو و رمان فارسی نیز نیز از طریق آشنایی افرادی چون نیما و هدایت و جاب‌داد و ادیبات و فرهنگ غرب میسر نمی‌شود. به عبارت دیگر فاصله میان سنت و مدرنیته در ایران از حیث زمانی بسیار اندک، اما از حیث کیفیت بسیار عظیم و فشرده بوده است

و از همین روست که گذار از اولی به دومی برای بسیاری از روشنفکران ایرانی دشوار و باعجاب همراه بوده است. بی‌گمان یکی از مهم‌ترین و قطعی‌ترین راه‌های کمک به جامعه، برای گذار از این فاصله فشرده میان جهان‌بینی قدیم و جهان‌بینی جدید در ایران، ترجمه و مخصوصا ترجمه رمان است. نجفی در همان مصاحبه تصریح کرده است که رمان برای وی نوعی گسترش بخشیدن به زندگی است؛ به‌گونه‌ای که هر رمان را زندگی دیگری می‌داند که آدمی می‌تواند عوالم جدیدی را در آن تجربه کند. این بدان معناست که انسان می‌تواند از طریق قرار گرفتن در فضای رمان، خود در قالب انسان‌های دیگر فرورود و از این طریق، حالات و شرایط و عواطف متفاوتی را که هرگز تجربه نکرده عمیقا در یابد و نهایتا به این درک روادارانه برسد

که به تعداد انسان‌های روی زمین حقیقت یا معنا برای زندگی وجود دارد. به تعبیر دیگر هر کس باید معنایی برای زندگی‌اش بیابد و در عین حال باید بداند که هیچ معنایی ماهیتا بر معنای دیگر رجحان ندارد. علاوه بر این، ترجمه رمان، سبب می‌شود تا نویسندگان ایرانی با تکنیک‌ها و سبک‌های جدید و متنوع آشنی شوند و راه‌های تازه‌ای را برای بیان هرچه موثرتر و شفاف‌تر اندیشه خود بیابند و این عمل به طریق اولی باعث رشد و اعتلای هر چه بیشتر زبان و ادبیات فارسی می‌شود. نجفی تصریح کرده که همواره آثاری را برای ترجمه برگزیده که خود از خوانند آنها لذت می‌برده اما همچنین متذکر شده است که همواره می‌کوشیده تا آثاری را برای ترجمه انتخاب کند که مورد نیاز جامعه فرهنگی ایران باشد (همان، ص ۸۶-۸۹). در واقع علت موفقیت نجفی در کار ترجمه را تنها نمی‌توان به تسلطش بر زبان خارجی، یا شرافتش بر دقایق زبان فارسی، یا مهارتش در گرداندن صحیح و دقیق زبان خارجی به زبان فارسی نسبت داد، بلکه موفقیت وی به این امر نیز مربوط می‌شود که وی آثاری را برای ترجمه برمی‌گزید که با توجه به وضعیت فرهنگی جامعه، بیشترین تاثیر را در اعتلای فرهنگ و زبان فارسی داشت. باری شاید هیچ جایزه‌ای مانند این جایزه که به بهترین آثار ترجمه داستانی تعلق می‌گیرد، به راه و هدف ابوالحسن نجفی در سراسر زندگی‌اش نزدیک و مرتبط نباشد، یعنی به‌اعتلای زبان فارسی و پیشبرد فرهنگ و اندیشه ایرانیان. بنده از صمیم دل امیدوارم که این مراسم هر سال با شکوه بیشتر و مفصل‌تر از سال پیش برگزار شود و راه و یاد نجفی را زنده نگاه دارد.

استاد زبان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی

عکس‌نوشت



یک موسسه خیریه در اهواز چند سالی است که اقدام به جمع‌آوری سگ‌های ولگرد می‌کند و انواع خدمات درمانی را در فضایی امن برای آنها انجام می‌دهد. این مرکز علاوه بر درمان حتی امکان جراحی پلاستیک و عمل عضو را برای سگ‌ها فراهم آورده است.

سگ‌های این مجموعه از گزند حیوان‌آزاری بعضی از افراد بیمار در امان می‌مانند. خیر‌گزاری اینا مجموعه عکسی را از این مرکز منتشر کرده و عکسی که می‌بینید از این مجموعه انتخاب شده است.



در دهه پنجاه، تلویزیون ملی، به تقریب بر سراسر ایران پال گسترده‌بود. از برنامه‌هایی که خیابان‌های شهرها را خلوت می‌کردند پخش مستقیم لیگ فوتبال بود. عطا بهمنش فوتسال را در رادیو گزارش می‌کرد و روشن‌زاده در تلویزیون. بهمنش پیر میدان بسود، گاه به طنز می‌گفتم سریع‌تر از حرکت توپ زیر پای بازیکنان گزارش می‌کنند. صدای تلویزیون را می‌بستیم و رادیو را به گزارش بهمنش می‌شنیدیم و تصویر را از تلویزیون می‌دیدیم. آن روزها می‌گفتند روشن‌زاده که تاجی بود به لطف همسرش پوران خواننده آن هنگام بالای‌هایی که داشت به تلویزیون راه یافته و عطا بهمنش با کمی طعم پرسپولیسی بودن به لطف توان و قدرتش گزارشگر رادیو شده بود.

گزارش فوتسال و برتر از آن کشتی، کار بهمنش، درس بود. تسلط، آگاهی، قدرت و شناخت از ورزش هاسب شده بود که بهمنش در قد و قواره‌های جهانی ظاهر شود. با تکیه کلام‌هایی که داشت با تلفظ و آه‌های خاص خود و بسیاری شاخه‌های دیگر، البته که در آن روز و روزگار پرسپولیس به سبب مردمی بودنش در برابر تاج، در رسانه‌های آن هنگام مظلوم بود. تنها نشریه‌ای که کمی طعم پرسپولیسی بودن را داشت کههان ورزشی بود. در رادیو و تلویزیون دشوار می‌توانستید از پرسپولیس پشتیبانی کنید. درمجدیه آن روز گلر دو، سه هزار تاجی می‌آمدند تماشا می‌لیگ، بیشتر بازیگر و ستارگان سینما و جز اینها و بیست بیست و پنج هزار پرسپولیسی هم. با این همه صدای آن دو، سه هزار تادر هیاهوی پرسپولیسی‌ها به گوش می‌آمد.

آن موقع پرسپولیسی‌های می‌گفتند، بس که اینها «و» دارند. عطا بهمنش در آن هنگام یک ستاره بود و باهمه جماعت ورزشی‌ها حشر و نشر داشت و رفیق جان جانی آنها تنها کسی که صدای غلام‌رضا تختی را روی رول نایل داشت همین بهمنش بود، روی نوار «پل» هنگام بازگشت از بازی‌های جهانی که پهلوان در آنها شکست خورده بود پای حرف‌های بهمنش نشسته‌بود.

پای پلسکان هواپیما مردم با تختی مثل یک قهرمان بر خورد کردند. فریاد قهرمان قهرمان، پهلوان پهلوان، پیروز قلب‌مایی، سالان فرودگاه مهرآباد را پر کرده بود. انگار شکست پهلوان تختی، برای ملت ایران معنایی نداشت. بهمنش به پهلوان می‌گوید: مردم برای دلجویی از شما آمده‌اند که بگویند چه پیروز چه بزاننده قهرمان مایید. پهلوان مایید چه بیامی برای این مردم دارید؟ غلام‌رضا تختی می‌گوید: من به این مردم تعظیم می‌کنم. این تنها صدای تختی است که روی نوار آمده و تنها عطا بهمنش آن را داشت. در روزهای بر تپ و تاب انقلاب، روزی بهمنش از من خواست تا متنی را همراه اشاعر سیاوش کسرای در باره پهلوان با تنها صدای تختی «کاست» کنیم. در استودیوی «پاپ» با صدابرداری فرهودی و کلهر، این مجموعه را ساختمان ارک رادیو دیدم. مستندی درباره او تهیه می‌کردند. با من هم گفت‌وگو کردند. هرگز آن مستند را ندیدم. به گروه گفتم آقای بهمنش تنها کسی است که صدای تختی را دارد. یک مجموعه برای آن کار ضبط و بایگانی می‌کنم و آن «کاست» ماند تا روزی کرده‌ایم. بهمنش گفت: متأسفانه آن را پدیدمانی کنم! تازه بیماری لعنتی «ازایمر» مغز و پانداهو خاطر‌های بهمنش را هدف گرفته بود. و نوار هم شد. دریغ دیگر صدایی از پهلوان نیست.